

درس هشتم

پیراهن بهشتی

کتاب کار فارسی

۷ آیا حاضری چیزهایی را که دوست داری، به کسانی که نیاز دارند، ببخشی؟

۸ کلمات به هم ریخته را مرتب کن و با آن‌ها جمله بساز.

که - صدای - من - گفت - ضعیفی - فقیرم - زنی - ندارم - به - کنم - تن - لباسی

صدای ضعیفی گفت: «من زنی فقیرم، لباسی ندارم که به تن کنم.»

زن - برق - فقیر - چشم‌های - زد

چشم‌های زن فقیر برق زد.

۹ برای هر کلمه، سه «هم‌خانواده» بنویس.

معلم

علم

علوم

تعلیم

منظم

نظم

ناظم

تنظیم

علوی



۱۱ ادامه بده و کامل کن.

حضرت فاطمه (س) مهربان و دلسوز بود و به نیازمندان کمک می کرد.
روزی زن فقیری از حضرت فاطمه (س) لباس کهنه می خواست اما
حضرت فاطمه (س) لباس عروسی اش را به او داد.

۱۲ سه کلمه که با ترکیب «خوش» ساخته شده باشد، از متن درس انتخاب کن و با استفاده از آن‌ها یک «بند» جالب بنویس.

خوشمزه

خوش بو

خوش حال

یک روز سارا داشت به مدرسه می رفت. ناگهان عطری خوش بو
احساس کرد. آن عطر خوش بو مربوط به نان تازه بود. به نظر می آمد
که نان ها خوشمزه باشند. سارا رفت نانی خرید و با خوردن نان
خوش حال شد.



با توجه به سؤالات داده شده، پاسخ مناسب را انتخاب کن.

الف: به کسی که خوب صحبت می کند، چه می گویند؟

(۴) خوش صحبت

(۳) خوش خوراک

(۲) خوشبو

(۱) خوشحال

ب: شعر «لحظه‌ی سبز دعا» از کیست؟

(۴) پروین اعتصامی

(۳) اسدالله شعبانی

(۲) قیصر امین پور

(۱) ناصر کشاورز

پ: کدام جمله شعر را کامل می کند؟

چشم‌ها در زمزمه

(۴) آسمان، غرق سکوت

(۳) کوه در حال رکوع

(۲) سنگ پیشانی به خاک

(۱) رودها در شست و شو

ت: کدام کلمه نادرست نوشته شده است؟

(۴) زمزمه

(۳) همهمه

(۲) قرق سکوت

(۱) قامت

ث: در شعر «لحظه‌ی سبز دعا» چه چیزی مثل گنبد خم شده است؟

(۴) باغ

(۳) قامت رنگین کمان

(۲) سنگ

(۱) بال مرغان





زمانی، پسر بچه‌ای بود که رفتار بدی داشت. پدرش به او کیفی پر از میخ داد و گفت: هر گاه رفتار بدی انجام داد، باید میخی را به دیوار فرو کند. روز اول پسر بچه ۳۷ میخ وارد دیوار کرد. روزها گذشت و پسر یاد گرفت رفتارش را کنترل کند تا اینکه تعداد میخ‌هایی که به دیوار می‌کوبید به تدریج کمتر شد. او فهمید که کنترل رفتار از کوبیدن میخ به دیوار آسان‌تر است. سرانجام روزی رسید که پسر رفتارش را به کلی کنترل کرد. این موضوع را به پدرش گفت و پدر پیشنهاد کرد اکنون هر روزی که رفتارش را کنترل کند، میخی را بیرون بکشد. روزها گذشت و پسرک سرانجام به پدرش گفت که تمام میخ‌ها را بیرون کشیده است. پدر دست پسرش را گرفت و سمت دیوار برد. پدر گفت: تو خوب شده‌ای اما به این سوراخ‌های دیوار نگاه کن. دیوار شبیه اولش نیست. وقتی چیزی را با عصبانیت بیان می‌کنی آنها سوراخی مثل این ایجاد می‌کنند.

الف: آیا اخلاق پسر تغییر کرد؟

بله

ب: پیشنهاد پدر برای بهتر شدن رفتار پسر چه بود؟

کوبیدن میخ به دیوار

پ: اگر تو جای پسر بودی چه کار می کردی؟

فارسی سوم دبستان

